



درس شانزدهم خسرو مای درسی

قالب: داستان کوتاه / درون مایه: اعتیاد، همنشین بد، فقر و طبقات اجتماعی / زاویه دید: اول شخص / از مجموعه داستان "عمو غلام" شامل ۱۲ داستان کوتاه

بند اول: از سال چهارم تا جای خودش می‌نشست!

قلمرو زبانی: ارتجالاً: بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن، بی‌درنگ / مبلغی: مقداری / احسنت: آفرین / شاخ: شاخه / شمشاد: درختی است دارای برگ‌های کوچک که همیشه سبز است و به عنوان زینت در باغ‌ها و باغچه‌ها کشت می‌شود.

قلمرو ادبی: «مثل شاخ شمشاد» کنایه از «شاد و خوشحال» / تشبیه: مثل شاخ شمشاد / صدای گرم: حس‌آمیزی
بند دوم: و اما سبک «نگارش» احتیاجی به مرور نداشت.

قلمرو زبانی: تقریر: بیان کردن، بیان / از بر کردن: حفظ کردن / سبک: روش، شیوه / نگارش: نوشتن / منتخب: برگزیده / نصاب الصبیان: منظومه ای از ابونصر فراهی که در آن لغات متداول عربی را با معادل فارسی آن ها به نظم آورده است این کتاب جزء کتاب های درسی مکتب خانه های قدیم بود / مرور: بازخوانی / کودکانه: صفت (تقلیدی کودکانه)

بند سوم: یک روز میرزا مسیح خان.....، انشای خود را می خواند.

قلمرو زبانی: دسته مفتولی: دسته سیمی / زنگار: زنگ فلزات، آئینه و جزء آن که معمولاً سبز رنگ است / زنگاری: منسوب به زنگار، سبز رنگ / ملتفت: متوجه / میرزا مسیح خان: میرزا و خان شاخص هستند برای مسیح / معلم انشا: بدل / عبرت: پند / گیرا: جذاب / سخت: خیلی، قید / دور بیضی: عینکی که فریم عدسی های آن به صورت بیضی باشد / درست و حسابی: کامل، بی عیب و نقص

باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:

بند چهارم: باری خسرو انشای..... و گرد برانگیخته اند....»

قلمرو زبانی: دی: دیروز / سرا: خانه / می شدم: می رفتم (فعل غیر اسنادی) / برزن: محله / باری: خلاصه، به هر حال، القصه / کنج: گوشه / افراشتن: بلند کردن (بن ماضی: افراشت؛ بن مضارع: افراز) / گرد: گرد و خاک، غبار / برانگیختن: بلند کردن (بن ماضی: برانگیخت؛ بن مضارع: برانگیز)
قلمرو ادبی: بال و پر افراشته در هم آمیخته و گرد برانگیخته اند: کنایه از جنگ و دعوا می کردند.

بند پنجم: در آن زمان، کلمات «دبستان»..... رنگارنگ او بود.

قلمرو زبانی: محاوره: گفت و گو / متداول: رایج

قلمرو ادبی: « چشمه ای از خوشمزگی های رنگارنگ » کنایه از: نمونه ای کوچک از شیرین کاری های گوناگون. حس آمیزی: « چشمه ای از خوشمزگی های رنگارنگ » حس آمیزی (خوشمزگی: چشیدنی، رنگارنگ: دیدنی) / خوشمزگی: کنایه از شوخ طبعی

بند ششم: انشای ارتجالی خسرو را عرض..... پولاد کوبند آهنگران.»

قلمرو زبانی: لاجرم: ناگزیر / مخدول: خوار شده / غالب: چیره (هم آوا با قالب) / استرحام: طلب رحم / ضربت: ضربه، یک بار زدن / سخت: محکم / دیده: چشم / حریف: رقیب / نواخت: زد / صدمت: آسیب، کوفتن، ضربه زدن / به صدمتی: آن چنان کوفتنی، به شدت / لیکن: امّا، ممال لکن / درویشان: جوانمردان / نه مناسب حال درویشان: ناجوانمردانه / مغلوب: شکست خورده (هم آوا: مغلوب: دگرگون شده) / نالان: ناله کنان / می کوفت: می زد (بن ماضی: کوفت؛ بن مضارع: کوب)

قلمرو ادبی: سپر بینداخت: کنایه از « تسلیم شد » / « جهان تیره شد پیش آن نامدار » تضمین شعر فردوسی: بزد تیر بر چشم اسفندیار - جهان تیره شد پیش آن نامدار / جهان تیره شد: کنایه از کور شد. / پولاد کوبند آهنگران: تضمین شعر فردوسی: چنانکه بکوبیم به گرز گران - که پولاد کوبند آهنگران / غالب، مغلوب: تضاد و اشتقاق / استرحام، رحم: اشتقاق

بند هفتم: دیگر طاق‌ت دیدنم نماند..... بس چرب و نرم.

قلمرو زبانی: جستم: پریدم (بن ماضی: جست؛ بن مضارع: جه) / دشنه: خنجر / بسمل کردم: سرش را از تن جدا کردم / هلیم: نوعی غذا، ممال هلام. / طاقت: تاب و توان / مغلوب: شکست خورده / برهانیدم: آزاد کردم / به... پرداختم: مشغول شدم / سزا: مجازات / سرش از تن جدا {کردم}: حذف فعل به قرینه لفظی / بسمل کردن: بریدن سر جانور، ذبح کردن جانوران / عبرت: پند و اندرز / هر دووان: هر دو تای آن‌ها، هر دو خروس / سرای: خانه

قلمرو ادبی: چون برق: «تشبیه و کنایه از «سریع» / تشخیص: خروس سنگدل / سنگدل: کنایه از «بی رحم» و تشبیه درون واژه ای / حلالش کردم: کنایه از «سر بریدن» / از رنج و عذاب برهانیدم: کنایه از کشتم / چرب و نرم: کنایه از مطبوع و لذیذ، خوردنی و دوست داشتنی

«مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش»

قلمرو زبانی: طعمه: غذا / خسروانی: شاهانه / خورش: غذا / که: زیرا / جان یابدت: جانت یابد "ت" نقش مضاف الیه دارد (مضاف الیه جان: جانت)

قلمرو ادبی: خورش: تکرار / مراعات نظیر: طعمه، خورش، مخور / واج آرایی: ر، ش

قلمرو فکری: فقط غذایی شاهانه بخور تا جانت از آن غذا پرورده شود.

— به دلِ راحت نشستم و شکمی سیر نوشِ جان کردم:

قلمرو ادبی: کنایه: «به دلِ راحت نشستم» کنایه از «با آسودگی»

«دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال»

قلمرو زبانی: بدسگال: بد اندیش / به {است} از: حذف فعل به قرینه معنوی

قلمرو ادبی: «دمی آب خوردن» کنایه از «لحظه ای راحت بودن» / مصراع دوم: کنایه از «عمر طولانی» / دمی: مجازاً لحظه ای / هفتاد، هشتاد: جناس

قلمرو فکری: لحظه‌ای با آرامش زندگی کردن بعد از دشمن بد اندیش بهتر است از عمری طولانی همراه با نگرانی.

بند هشتم: میرزا مسیح خان با چهره گشاده..... مسائل اساساً مطرح نبود.

قلمرو زبانی: دوات: مرکب‌دان، جوهر / وقار: سنگینی / طمأنینه: آرامش / فرسوده: کهنه / ورنه: بازرسی، بازرسی، بازدید / کرک: موهای ریزی که سر قلم جمع می شود / تمام: کامل / مناسب حال درویشان: طبق رفتار جوانمردان / بدسگالی: بد اندیشی / قول: گفته / اساساً: نقش قیدی دارد

قلمرو ادبی: گشاده: کنایه از شاد و خوشحال / انگشت استخوانی: کنایه از انگشت لاغر

بند نهم: عرض کردم:..... دوره ابتدایی را بگیرد.

قلمرو زبانی: تصدیق‌نامه: گواهی‌نامه / کُمیت: اسب سرخ مایل به سیاه

قلمرو ادبی: «کُمیتش لنگ بود» کنایه از «مشکل داشت» / ضعیف و ناتوان بود و از عهده کار برنمی آمد / یک کف دست کاغذ: کنایه از کاغذ اندک / یک بند انگشت مداد: کنایه از مداد کوتاه / لای کتاب را باز کند: کنایه از این که کمترین مطالعه ای داشته باشد.

بند دهم: من خانواده خسرو را... قرآن برایش بخواند.

قلمرو زبانی: اصلا: در اصل، از نظر اصل و نسب / آقا رضا: بدل / مقدس: پاک

قلمرو ادبی: جان و دل: مجاز از «کل وجود» / دل خوشی و دل گرمی: کنایه از «امیدواری و خشنودی»

بند یازدهم: دیگر از استعدادهای... خسرو هم می خواند.

قلمرو ادبی: «خشت زدن» کنایه از «پُر حرف بودن». و تلمیح دارد به بیتی از نظامی " لاف از سخن چو در توان

زد - آن خشت بود که پر توان زد " / با قربان و صدقه: کنایه از اظهار محبت و علاقه

بند دوازدهم: خسرو موسیقی ایرانی،... را با آواز خوش شش دانگ خواند:

قلمرو زبانی: شهناز: یکی از آهنگ‌های موسیقی، گوشه‌ای از دستگاه شور / عتاب: سرزنش کردن / دانگ: بخش،

یک ششم چیزی.

قلمرو ادبی: شور: ایهام: (۱- غوغا، فتنه، آشوب ۲- یکی از دستگاه‌های موسیقی) / شش دانگ: کنایه از کامل

«اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق نیست تورا، کژ طبع جانوری»

قلمرو زبانی: اُشتر: شتر / طرب: شادمانی، خوشدلی / ذوق: نشاط، شادمانی، علاقه و استعداد برای یادگیری /

کژ طبع جانور: ترکیب وصفی مقلوب (جانور کژ طبع)

قلمرو ادبی: کژ طبع: کنایه از بی ذوق و بی استعداد / تو کژ طبع جانور هستی: تشبیه

قلمرو فکری: شتر با شعر خوانی عرب، به وجد و شور می آید (شاداب می شود). اگر تو (با شنیدن این شعرها)

نشاط و شادابی نداشته باشی جانور بی ذوقی هستی.

بند سیزدهم: مدیر آهسته... صاحب دل بود.

قلمرو زبانی: ادیب: ادب دان / صاحب دل: عارف، آگاه

قلمرو ادبی: دم برنیورد: کنایه از حرف نزد

بند چهاردهم: یک روز خسرو... کیف همراه آورده است!

قلمرو زبانی: مألوف: آشنا، مأنوس / حلبی: ورقه نازک فلزی از جنس حلب / ناشیانه: با بی تجربگی، غیر ماهرانه /

بته: بوته

قلمرو ادبی: «آفتاب از کدام سمت برآمده» کنایه از «چه اتفاقی افتاده»، اتفاق و کار عجیب و خارق العاده و

بر خلاف عادت همیشگی

بند پانزدهم: زنگ اول، نقاشی داشتیم... ، دستت خیلی قوت داره!»

قلمرو زبانی: ضمایم و تعلیقات (ضمایم: ج ضمیمه / تعلیقات: ج تعلیقه): وابسته‌ها و پیوسته‌ها و در این متن

مقصود نشان‌های ارتشی است. / از روی طبیعت کشیده‌ام: از روی ذوق و استعداد طبیعی کشیده‌ام.

قلمرو ادبی: خود را جمع و جور کرد: کنایه از حالت جدی به خود گرفت / دستت خیلی قوت داره: کنایه از خیلی

ماهر هستی

بند شانزدهم : خسرو در کیف را نعمت افزون کند.

قلمرو زبانی: رهاورد: هدیه / نقش "ش" در تقدیمش کرد: متمم است (به او تقدیم کرد) / حجب: شرم و حیا

قلمرو ادبی: دو دستی: کنایه از با احترام / باب دندان: کنایه از مطابق میل / بالا کشید: کنایه از خورد / شکر

نعمت نعمت افزون کند: تضمین به بیتی از مولوی شکر نعمت افزون کند - کفر نعمت از کفت بیرون کند.

بند هفدهم : گفتم خسرو آوازی پی موسیقی رفت.

قلمرو زبانی: فیاض: بخشنده، فیض دهنده / اوان: وقت، هنگام، دوران / مطربی: نوازندگی و خوانندگی /

خودرو: خود رأی، خود سر / دیده: چشم / "ت" در حالات نکنم: مفعول / مسخرگی: لطیفه گوئی، دلکمی /

خودسر: بی باک، گستاخ، سرکش، خود رای / اندرز: نصیحت / پی: دنبال

قلمرو ادبی: همه قبیله من عالمان دین بودند: تضمین مصراعی از بیت سعدی همه قبیله من عالمان دین بودند - مرا

معلم عشق تو شاعری آموخت.

بند هجدهم : خسرو در ورزش را گرفت.**بند نوزدهم : من دیگر او را و کارش به ولگردی کشید.**

قلمرو زبانی: فرو کوفت: شکست داد. / عنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه / منجلاب: محل جمع شدن آب‌های

کثیف و بد بو / معاصی: ج معصیت / منکر: زشت، ناپسند / مسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می آورد مثل

شراب. / شگرف: شگفت انگیز، عجیب، بی نظیر / حریف: هم نبرد / چالاکی: چابکی، سرعت، تندی و تیزی /

"ت" در تکریمش می کردند: مفعول / بد گهر: بد ذات / می: شراب / لهو: بازی و سرگرمی، آن چه مردم را مشغول

کند. / لعب: بازی / لهو و لعب: خوش گذرانی / خفت: خواری، ذلت / فی الجملة: خلاصه

قلمرو ادبی: تشبیه: منجلاب فساد (فساد مانند منجلابی است) / قوی پنجه: کنایه از قدرتمند / در چشم به هم

زدنی: کنایه از زمان بسیار کم / پشت او را به خاک رسانید: کنایه از شکست داد. / تنگ نظر: کنایه از بخیل،

خسیس / رو نمان کرد: کنایه از پنهان شد و گوشه گیری کرد. / مرد میدان نبود: کنایه از ناتوان بود.

بند بیست : روزی در خیابان او این همان خسرو است!؟

قلمرو زبانی: تکیده: لاغر و باریک اندام. / "م" در نگاهم کرد: متمم / فروغ: نور، روشنایی

قلمرو ادبی: سیه روزی: تناقض (پارادوکس) / شیر، شیره، جناس / خون گرم: کنایه از با محبت / سردی: کنایه

از بی مهری و افسردگی / سیه روزی: کنایه از بدبختی / بدبختی و سیه روزی می بارید: استعاره / چشم، چشمه:

جناس / چشم های درشت و پُر فروغش چون چشمه های خشک شده، سرد و بی حالت شده بود: تشبیه / شیر:

استعاره از خسرو / آن شیر بی باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود: تشبیه

بند بیست و یک : از حالش پرسیدم؛ گفتم : « خانه ات کجاست! »

قلمرو زبانی: گویی از ته چاه در می آمد: به سختی شنیده می شد. / من گوش استماع ندارم، لمن تقول: من

گوش شنوا ندارم به چه کسی می گویی. / می تراوید: می چکید (مثل چکیدن آب) / استماع: شنیدن، گوش دادن /

قریحه: استعداد، طبع، ذوق

قلمرو ادبی: زهر خند : حس آمیزی / زهر خند: تشبیه درون واژه ای (تشبیه خنده به زهر) / از ته چاه در می آمد: کنایه از ضعیف و مبهم بودن صدا / من گوش استماع ندارم ، لمن تقول: تضمین مصراعی از بیت سعدی / چشمه ذوق و قریحه و استعداد: اضافه تشبیهی

بند بیست و دوم تا پایان درس :

آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

«**کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام**»

و بدون خداحافظی، راه خود را گرفت و رفت. از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه‌ای، زیر پلاسی مندرس، بی سر و صدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

قلمرو زبانی: پلاس: جامه ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کلفت / همی برد: فعل ماضی استمراری / "ش" در

همی بردش: مفعول / مندرس: کهنه، فرسوده

قلمرو ادبی: قضا همی بردش: تشخیص / واج آرایی "د" در بیت / جان سپرد: کنایه از مرد **عبدالحسین وجدانی**

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- برای هر یک از واژه های زیر یک « معادل معنایی » و یک « هم آوا » بنویسید:

قضا : معادل معنایی: تقدیر هم آوا: غزا (جنگ) ، غذا

مغلوب: معادل معنایی: تسلیم هم آوا : مقلوب

۲- از متن درس ، هفت واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

مخذول ، استرحام ، بدسگال ، وقار ، طمأنینه ، الزام ، غالب

۳- از متن درس برای هر یک از انواع جمله ، نمونه های مناسب بیابید.

ساده : از همه درس های حفظی بیست می گرفت.

مرکب : همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است.

۴- نقش دستوری ضمیرهای پیوسته را در جمله های زیر مشخص کنید:

الف) دیگر طاقت دیدنم نماند. مضاف الیه (دیگر طاقت دیدن من نماند.)

ب) (که) جان یابدت زان خورش پرورش مضاف الیه (که جان تو از آن خورش پرورش یابد)

قلمرو ادبی:

۱- مفهوم هر یک از کنایه های زیر را بنویسید:

الف) باب دندان بودن : مطابق میل بودن ب) سپر انداختن : تسلیم شدن

ب) مرد میدان بودن: توانایی کاری داشتن ج) لنگ بودن کُمیت : ناتوان بودن

۲- یکی از شیوه های طنزنویسی ، نقیضه پردازی یا تقلید از آثار ادبی است ؛ نمونه هایی از کاربرد این شیوه را در

متن درس بیابید. (در توضیحات درس اشاره شده است)

۳- آوردن بخشی از آیه ، حدیث ، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در میان کلام « تضمین » می گویند. نمونه ای از آرایه تضمین را در متن درس بیابید.

زینهار از قرین بد ، زنهار
وَقْنَا رَبَّنَا عَذَابَ النَّارِ
سعدی
همان طور که می بینید سعدی در سروده خود، آیه ای از قرآن کریم (سوره بقره، آیه ۲۰۱) را عیناً آورده است.

قلمرو فکری:

۱- در باره ارتباط مفهومی سروده زیر با متن درس توضیح دهید:

با بدان کم نشین که صحبت بد
گر چه پاکی تو را پلید کند
آفتابی بدین بزرگی را
لکه ای ابر ناپدید کند
هم نشینی با انسان های بد ، آدمی را به انحراف می کشاند و باعث سقوط و نابودی او می شود.

۲- به سروده های زیر از سعدی توجه کنید. هر یک با کدام قسمت از متن درس ، ارتباط معنایی دارند؟

هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست
به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام
چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او
سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد

از چهره تکیده اش بدبختی و سیه روزی می بارید. چشم های درشت و پُر فروغش چون چشمه های خشک شده ، سرد و بی حالت شده بود. شیره تریاک، آن شیر بی باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟! از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم ؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می آمد، با زهرخندی گفت: «داد زن؛ من گوش استماع ندارم، لَمَنْ تَقُول». فهمیدم گر هم شده است
۳- اگر شما به جای نویسنده بودید ، این داستان را چگونه به پایان می رسانید؟

طراران

روان خوانی:

چنین گویند که مردی به بغداد آمد و بر دراز گوش نشسته بود و بزنی را رشته در گردن کرده و جلاجل در گردن او محکم بسته ، از پی وی می دوید.....

قلمرو زبانی: جلاجل: زنگ ، زنگوله / طرار: دزد / موضع خالی یافت : مکان را خالی از مردم دید / کوچه تنگ

: کوچه کم عرض / دُنب : دم

طرفه : عجیب ، شگفت آور / در این کوچه فروشد : در این کوچه به سمت پایین می رفت. / بر خود منت دارم: احسان شما را بر خود می پذیرم. / تو را چه رسیده است ؟ : برای تو چه اتفاقی افتاده است؟ / در این چاه نمی توانم شد: نمی توانم داخل این چاه شوم.

دستار: عمامه ، سربند / ملال گرفت: مرد به ستوه آمد. / پاس خود می دارم : از خود مراقبت می کنم.

درک و دریافت:

۱- به نظر شما، چرا شخصیت اصلی قصه، به چنین سرنوشتی دچار شد؟ به علت سادگی و زود باوری بیش از حد.

۲- درباره لحن و بیان داستان توضیح دهید. جواب : داستانی - روایی ، آمیخته با طنز